

خوانش دریدا از مفهوم اکنون در پدیدارشناسی هوسرل

* حوریه باکویی کتریمی

** محمود صوفیانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۵

چکیده

خوانش دریدا از مفهوم «اکنون» هوسرل در بستر انتقادهایی آشکار می‌شود که به آن مفهوم وارد می‌سازد؛ انتقادهایی که با پیش‌فرض انکار متافیزیک حضور همراه است. وی با قرار دادن پدیدارشناسی در ذیل متافیزیک حضور، آن را جزئی از همان سنت رایج فلسفه غربی قلمداد می‌کند و راه‌حل‌هایی فلسفه خود از این چارچوب متداول را، توجه به جنبه مقابل حضور یعنی، غیریت می‌داند. بر این اساس، دریدا مفهوم اکنون را نیز نشان‌دهنده حضور در مقابل غیاب تلقی می‌کند و انتقاداتی بر آن وارد می‌سازد. او مهمترین نقد خود به اکنون را بر اساس دو امکان به ظاهر ناسازگار موجود در این مفهوم مطرح می‌کند. این دو امکان عبارتند از: اکنون منبسط، اکنون در حالت پیوستگی با یاد سپاری و پیش‌نگری، و دیگری اکنون به‌مثابه نقطه منشأ با خصالت آغازین بودنش. در این نوشتار نخست انتقادهای دریدا از مفهوم زمان را در هوسرل بیان می‌کنیم و سپس ضمن ارزیابی آنها و با اشاره به حد بودن انطباق اولیه و ساختار سه‌پایه‌ای اکنون، نشان می‌دهیم که این انتقادات بر نگرش هوسرل به مفهوم اکنون وارد نیستند، زیرا با توجه به حد بودن انطباق اولیه و در نتیجه عدم استقلال آن از طرفین حد، تلقی آن به صورت نقطه منشأ منتفی می‌گردد و ادراک یک عین، ادراکی دارای دیرند خواهد بود. ساختار سه‌پایه‌ای اکنون، پیوستاری متقابل از انطباعات اولیه و یادسپاری و پیش‌نگری را فراهم می‌سازد که بر پایه آن هیچ انطباق اولیه‌ای به تنهایی (به صورت نقطه منشأ) و بدون در نظر گرفتن این پیوستگی قابل درک نیست.

واژگان کلیدی: دریدا، اکنون، زمان، متافیزیک حضور، نقطه منشأ، اکنون منبسط

* دانشجوی دکتری رشته فلسفه دانشگاه تبریز، آدرس الکترونیک:

h.bakouei@gmail.com

** استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز، آدرس الکترونیک:

m.sufiani@Yahoo.com

مقدمه

پدیدارشناسی روشی توصیفی برای رسیدن به ذوات و ماهیات اشیاء و چیزها است.^۱ بنابراین، آنچه در پدیدارشناسی هوسرل مورد توجه قرار می‌گیرد، پدیدار یعنی، ذات و ماهیت چیزها است. دست-یابی به پدیدار مستلزم اپوخه پدیدارشناختی یعنی، طرد کردن و کنار گذاشتن تمامی پیش‌فرض‌ها در رویکرد طبیعی و در پیش گرفتن رویکرد استعلایی و گام نهادن در قلمرو ذهنیت استعلایی است. در رویکرد استعلایی اشیاء بدون هیچ‌گونه آمیختگی با مضامین و مفاهیم فلسفی و با حذف هرگونه خصلت دنیایی، تنها آن‌گونه که هستند، یعنی به‌مثابه ماهیت و ایدوس^۲ در آگاهی مدنظر قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، در پدیدارشناسی خود اشیاء (ماهیت و ذات اشیاء) و نه انعکاس و بازنمایی آنها در برابر آگاهی پدیدار می‌شوند.

هوسرل می‌کوشد با تأکید بر وجه زمان‌مند آگاهی، آن را در ساحتی پویا مورد بررسی قرار دهد. بر این اساس، پدیدار شدن اشیاء نزد آگاهی با تعیینات زمانی همراه است. زمان مورد نظر هوسرل در پژوهش پدیدارشناسانه نه زمان به‌مثابه واقعیتی عینی و مستقل از آگاهی، بلکه امری حولی در ساحت آگاهی است که ساختار اساسی هر تجربه‌ای را تشکیل می‌دهد، به‌گونه‌ای که بدون آن هیچ تجربه‌ای از هیچ چیزی ممکن نیست. حتی درک قصدیت به‌مثابه خصلت بنیادین آگاهی با توجه به بعد زمانی افعال و اعیان قصدی ممکن می‌گردد، زیرا هر ادراکی در گستره زمانی شکل می‌گیرد. لذا زمان در پدیدارشناسی هوسرل جایگاه ویژه‌ای دارد و از این‌رو، مورد توجه برخی از فیلسوفان آشنا با سنت فلسفی پدیدارشناسی چون دریدا قرار گرفته است.

دریدا فعالیت خود را از سنت فلسفی پدیدارشناسی آغاز می‌کند. آشنایی وی با سنت فلسفی پدیدارشناسی و انتقاد از آن، زمینه‌ساز طرح بسیاری از اصطلاحات کلیدی و مفاهیم شالوده‌شکنی شده است. وی با تأکید بر نقش و کارکرد زبان، فعالیت فلسفی خود را پی می‌گیرد. به نظر وی دال‌ها عناصر زبان هستند و نسبت دال‌ها با هم ساختار زبان را ایجاد می‌کند. ساختار زبان ساختاری زمان‌مند است. یعنی، همواره از دالی به دال دیگر در حرکت است. در زبان مدلولی وجود ندارد که این حرکت در آن به پایان برسد، هر نشانه حاوی ردپاهای سایر نشانه‌ها است و ما قادر به رهایی از سلطه نظام دال‌ها نیستیم. دریدا در کتاب *گفتار و پدیدار* به بررسی نظریه نشانه‌ها از دیدگاه هوسرل می‌پردازد و مفهوم آوا و حضور را در پدیدارشناسی او مورد توجه قرار می‌دهد و از این منظر نگاه هوسرل را در خصوص زمان به چالش می‌کشد.

-
1. things
 2. eidos

حوریه باکویی کتربمی، محمود صوفیانی

دریدا معتقد است با وجود این که ذات تفکر و حقیقت زبان را خود نبودن و از خود دور شدن یعنی، غیاب تشکیل می‌دهد، اما تاریخ فلسفه غرب غیاب^۱ را نادیده می‌گیرد و به حضور^۲ توجه می‌کند، به گونه‌ای که تمامی مفاهیم بنیادی متافیزیک از جمله حضور شیء در برابر چشم، حضور زمانی یک پدیده در لحظه کنونی، حضور خود در نزد دیگری و... به نحوی به حضور وابسته‌اند. حتی معنای وجود نیز بر حسب حضور تحقق می‌یابد. به نظر او حضور متضمن معنای زمان نیز هست. چون اکنون را به عنوان لحظه حاضر بدون تأخیر و تعلیق در ذهن حاضر می‌گرداند. او با انکار متافیزیک حضور^۳ و وارد ساختن مفهوم تفاوت^۴، غیریت و دیگر بودگی^۵ را اصل قرار می‌دهد و نظریه‌های هوسرل از جمله نظر او در خصوص اکنون را به نقد می‌کشد و معتقد است در تبیین هوسرل از مفهوم اکنون تعارضی وجود دارد. به نظر هوسرل، ادراک عین در زمان حلولی در روندی دارای امتداد و دیرند صورت می‌گیرد. امکان دیرند ادراک از طریق اعمال «یادسپاری»^۶ و «پیش-نگری»^۷ فراهم می‌شود، در نتیجه، میدان حضور به فراتر از اکنون حاضر گسترش می‌یابد، زیرا یادسپاری به مثابه ادراک قوام بخش گذشته و پیش‌نگری قوام بخش آینده است.

به منظور فهم اندیشه دریدا بایستی انتقادات وی بر نظریه‌های هوسرل بررسی شود. در اکثر آثاری که درباره هوسرل یا دریدا نوشته می‌شوند انتقادات دریدا بر مفهوم زمان هوسرل از منظر زبانی و بحث نشانه مورد توجه قرار می‌گیرد و مسئله زمان در ذیل این مباحث مطرح می‌شود.^۸ اما مسئله این است که آیا دریدا برداشت صحیحی از اندیشه هوسرل داشته است؟ ما در این نوشتار می‌کوشیم مسئله اصلی بحث زمان در هوسرل و خوانش دریدا از آن را مورد توجه قرار دهیم. بر این اساس مسئله اصلی ما این است که آیا نقدهای دریدا نشان دهنده خوانشی کاملاً صحیح از نظریه هوسرل است؟ و تا چه اندازه پیش‌فرض‌های فلسفی دریدا در نحوه خوانش او تاثیر گذاشته است؟

بنابراین در این نوشتار به منظور بیان و بررسی انتقادهای دریدا بر مفهوم زمان از منظر هوسرل، به طور خاص بر دو کتاب پدیدارشناسی آگاهی از زمان درونی هوسرل و کتاب گفتار و پدیدار دریدا

1. absence
2. presence
3. Metaphysics of presence
4. différance
5. otherness
6. retention
7. protention

۸. چنین خوانشی را می‌توان در آثار متفاوتی مشاهده کرد که دیدگاه دریدا را درباره زمان بحث کرده‌اند. از جمله این آثار می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: رشیدیان ۵۹۱:۱۳۸۴ - ۵۷۵ - Hodg 2007: 67-87.

متمرکز می‌شویم. نخست گزارشی تا حد ممکن دقیق از زمان در فلسفه هوسرل ارائه می‌دهیم و سپس مهم‌ترین انتقاد دریدا به مفهوم اکنون را با اشاره به بستر فکری وی و پیش‌فرض متافیزیک حضور بیان می‌کنیم. نهایتاً ضمن بررسی انتقادات، درستی و صحت آنها را ارزیابی می‌نماییم.

زمان از منظر هوسرل

زمان در پدیدارشناسی هوسرل جایگاه ویژه‌ای دارد. زیرا در نظر هوسرل زمان حلولی^۱ پدیدارشناسانه، نمود و ظاهر زمان عینی به مثابه واقعیتی مستقل از آگاهی است که هر موجود و هر تجربه زیسته‌ای جایی در آن دارد. همچنین زمان درونی مقدم بر تمام نمودهای دیگر است و تجربه آنها را ممکن می‌سازد و موجب همبستگی و وحدت آنها می‌شود. هر چیزی با درک زمان قابل درک است. در واقع، «زمان‌مندی شرط صوری امکان تقوم هر عینی است»^۲. به نظر هوسرل، آگاهی دارای تعینات زمانی است و زمان‌مندی صورت ادراک و تخیل و ... را فراهم می‌سازد. او با تحلیل پدیدارشناسانه از آگاهی در باب زمان، هر نوع رویکرد طبیعی به زمان را تعلق می‌کند. هر چند هوسرل منکر سخن گفتن از زمان عینی نیست، اما به عقیده او در تحلیل پدیدارشناسانه نمی‌توان به این نحو درباره زمان سخن گفت: «آنچه در تحلیل پدیدارشناسانه از زمان آگاهی مورد پذیرش است، پدیدار زمان است. این تحلیل چیزی درباره زمان عینی نمی‌گوید»^۳. پس می‌توان گفت در این نحوه تحلیل از زمان، هم فرض وجود یک زمان عینی و هم شیوه‌هایی از پژوهش درباره زمان که بر پیش‌فرض‌های طبیعت‌شناسانه و روان‌شناسانه مبتنی‌اند، کنار گذاشته شده و تنها به زمان حلولی و دیرند آن در جریان آگاهی توجه می‌شود.^۴

در باب زمان از منظر هوسرل دو مسئله اصلی وجود دارد که عبارتند از: «ساختار آگاهی از زمان» و «تقوم عینی زمان»^۵. هوسرل برای پژوهش در نقش و ساختار آگاهی از زمان به ارائه مثال‌هایی درباره اعیان زمانی نظیر آهنگ، یعنی اعیانی که امتداد و گسترش زمانی آنها، تنها از طریق ظاهر شدن در زمان ممکن است می‌پردازد. اما تجربه چنین اعیانی چگونه ممکن است؟ نظر رایج آن دوره، به ویژه نظر برنتانو این بود که تنها لحظه اکنون واقعیت دارد و براین اساس درک عین زمانی، درکی آنی (دفعی) در زمان است. پس تجربه‌ای از آنچه دارای امتداد زمانی است نداریم و آگاهی از یک روند زمانی، تماماً محدود به لحظه اکنون بالفعل به مثابه نقطه است. اما همان طور

1. immanent time

2. zahavi 2003: 83

3. Husserl 1991: 4

4. Turetzky 2000 : 61

۵. از آنجایی که بحث از تقوم عینی زمان به مقاله ما مربوط نمی‌شود، در ادامه از آن چشم‌پوشی کرده و به آن نپرداخته‌ایم.

حوریه باکویی کتیریمی، محمود صوفیانی

که گفته شد، از نظر هوسرل درک عین زمانی دارای امتداد زمانی است. به عنوان نمونه، آهنگی را تصور کنید که دارای سه نغمه C، B، A است. اگر به آخرین بخش ادراک (شنیدن نغمه) توجه کنیم، آنچه در هنگام شنیدن نغمه C درک می‌کنیم صرفاً آگاهی از نغمه C نیست، بلکه آگاهی‌ای است که هنوز از دو نغمه B و A آگاه است. با وجود تفاوت‌هایی که بین آگاهی ما از این سه نغمه وجود دارد، ما پیوستاری بودن توالی زمانی این سه نغمه را، در حالی که A و B سپری شده‌اند، درک می‌کنیم.^۱ پس آگاهی ما تنها شامل اکنون بالفعل نیست، بلکه شامل آنچه بوده است (گذشته) و آنچه هنوز روی نداده است (آینده) نیز می‌گردد. اما چگونه می‌توانیم از چیزی که هنوز نیست آگاه باشیم؟ طبق نظر برنتانو، تخیل و نه ادراک، ما را قادر به فراروی از اکنون نقطه‌وار می‌کند و همچنین امکان دیرند را فراهم می‌سازد. اما به نظر هوسرل، عین در زمان حلولی در روندی دارای امتداد و دیرند درک می‌شود: «روش پدیدارشناسانه به تحلیل یک عین دارای دیرند و نه تحلیل دیرند عین می‌پردازد».^۲ بدین ترتیب، از نظر هوسرل آنچه فراروی از اکنون نقطه‌وار را فراهم می‌سازد نه تخیل بلکه خود ادراک است. پس می‌توان گفت برای قوام بخشیدن به دیرند ادراک باید برای ادراک دیرندی هرچند کوچک قائل شویم و از اکنون لحظه‌ای و نقطه‌وار به حضور گسترده یا اکنون منبسط (متورم) در زمان بازگردیم.... اما در این دیرند اعمالی از آگاهی دخیل‌اند. در هر لحظه آگاهی چیزی بیش از محتواهای اولیه اکنون بالفعل وجود دارد. روشن سازی این «سرریز» آگاهی به بیرون از لحظه کنونی و گسترش و کشیدگی زمان ادراک، مستلزم توجه به اعمالی است که شرط امکان آن را تشکیل می‌دهند و امکان تعدیل محتوای اولیه حاضر را با محتوای اولیه گذشته فراهم می‌کنند.^۳

اعمال آگاهی که امکان دیرند ادراک را فراهم می‌سازند و به آگاهی محتوای جدیدی می‌دهند، یادسپاری،^۴ و پیش‌نگاری،^۵ هستند. اما در عین حال انطباع اولیه‌ای^۶ نیز وجود دارد که مقدم بر یادسپاری است: «ضرورت دارد انطباعی مقدم بر هر یادسپاری باشد».^۷ بدین ترتیب، هر بخش از آگاهی قصدیتی سه‌گانه دارد که از طریق آنها، گذشته و حال و آینده درک می‌شوند. انطباع اولیه، منشأ اولیه و نقطه آغازین تمامی آگاهی‌ها به شمار می‌رود. محتوای آن چیزی است که با واژه

1. Zahavi 2003: 82

2. Husserl 1991:26

۳. رشیدیان ۱۳۸۴: ۴۹۸ و ۴۹۹

۴. retention، ترجمه‌های دیگر آن به فارسی یادآوری نزدیک و حافظه اولیه است.

۵. protention، این کلمه نیز به انتظار نزدیک و پیش‌یازی ترجمه می‌شود.

6. primal impression

7. Husserl 1991:35

«اکنون» بیان می‌شود: «هر اکنون جدید محتوای یک انطباع اولیه جدید است»^۱. در واقع، انطباع اولیه نه آگاهی از حالت زمان اکنون بلکه آگاهی از حالت اکنون عین است. آگاهی انطباعی همواره ادامه می‌یابد و پیوسته با یک آگاهی یادسپارانه ترکیب می‌شود و در آن فرو می‌رود. یادسپاری عملی است که در آن محتوای انطباعی (اکنون جدید) به مثابه گذشته در آن حفظ می‌شود و در واقع، آگاهی از چیزی است که تازه ادراک شده و بی‌واسطه به ادراک بالفعل حاضر پیوسته است: «هیچ یادسپاری بدون پیوستگی با آگاهی انطباعی، امکان‌پذیر نیست. هر یادسپاری ذاتاً به یک انطباع برمی‌گردد»^۲. بر این اساس، عینی که در لحظه پیش ادراک شده، هنوز در یادسپاری نزد آگاهی به مثابه گذشته تازه حاضر است و به سبب هنوز حاضر بودن عین در یادسپاری، دیگر حاضر کردن آن معنایی ندارد. البته نباید یادسپاری را با داده‌ای که به نحو شهودی به معنای دقیق حاضر است، یعنی اکنون نقطه‌ای عین یکی بدانیم. همچنین یادسپاری، یادآوری^۳ و حافظه ثانویه نیست و متفاوت از آن است. هوسرل می‌نویسد: «هر یادسپاری با یک ادراک بالفعل حاضر پیوسته است، اما در یادآوری چنین پیوستگی وجود ندارد»^۴.

هوسرل با برشمردن ویژگی‌هایی، تفاوت یادسپاری و یادآوری را نشان می‌دهد: ۱- یادسپاری ادراک است، از آن جهت که قوام بخش گذشته است. زیرا ادراک عملی قوام‌بخش است که در آن اکنون تقویم می‌شود. اما چون در یادآوری خود چیزها حاضر نیستند، نمی‌توان آن را ادراک در نظر گرفت. البته در یادسپاری نیز با خود چیزها سروکار نداریم، اما عمل حاضرسازی ادراک، وابسته به همکاری یادسپاری و توانایی آن در نگهداشت آنچه نیست، است؛ ۲- همچنین «یادسپاری چون مشروط به ادراک بالفعل حاضر است، امری اختیاری نیست»^۵. هنگامی که در معرض یک صدا قرار می‌گیریم، نمی‌توانیم از شنیدن آن خودداری کنیم. اما یادآوری به اختیار ما است. پس، یادسپاری امری ضروری برای زمان‌مندی آگاهی محسوب می‌شود و گسترش‌دهنده میدان حضور به فراتر از انطباع اولیه است. همچنین یادسپاری به همراه پیش‌نگری، امکانات آگاهی را برای فراتر رفتن از محدوده اکنون بالفعل حاضر فراهم می‌سازند. پیش‌نگری قوام‌بخش آینده عین است: «آن افقی جهت‌دار به سوی آینده است، به ویژه آینده‌ای از آنچه یادآوری شده‌اند»^۶. پیش‌نگری

۱. همان: ۳

۲. همان: ۳۶

3. recollection

4. Husserl 1991: 37

۵. همان: ۴۹

۱. همان: ۵۵

حوریه باکویی کتربمی، محمود صوفیانی

گسترش‌دهنده ادراک به سمت آینده‌ای است که هنوز نیامده است. پس، خصلت آن تحقق نیافتگی و تهی بودن است و می‌توان آن را بر بستر تجربه‌های گذشته پیش‌بینی کرد. به نظر هوسرل جریان آگاهی، جریانی پیوسته و دارای وحدت است که وحدت آن در پیوستاری از پیش‌نگاری و انطباعات اولیه و یادسپاری شکل می‌گیرد: «آن قطعه‌ای مرتبط با خود یا با یک مجموعه نیست. هر گذشته‌ای مرتبط با یک اکنون و هر آینده‌ای، آینده‌ای است از آنچه یادآوری شده است»^۲. بدین ترتیب، وی با امتداد بخشیدن به ادراک آن را از سیطره اکنون نقطه‌وار خارج می‌کند و ادراک را امری گسترده و دارای دیرند در نظر می‌گیرد. در نتیجه، به جای اکنون نقطه‌وار با اکنون «منبسط» و «متورم» روبه‌رو می‌شویم. اکنون منبسط، اکنونی است که در خود آینده و گذشته را دارد. این امر خود حاصل نوعی سرریز آگاهی اولیه به بیرون از لحظه کنونی و امتداد یافتن آن از طریق یادسپاری و پیش‌نگری است.

هوسرل با ترسیم نموداری نشان می‌دهد که اکنون منبسط، شبکه‌ای از قصدیت‌ها را در خود دارد. زهاوی این نکته را با توجه به نمودار زیر چنین توضیح می‌دهد:

«آهنگی را در نظر بگیرید که دارای سه نغمه D, E و C (خطوط افقی) است. وقتی نغمه C را می‌شنویم آن نغمه با انطباق اولیه قصد می‌شود. هنگامی که با D ادامه می‌یابد، D در انطباق اولیه داده می‌شود و C به اکنونی تبدیل شده که با یادسپاری نگه داشته می‌شود. با شنیدن E, E جایگزین D می‌گردد و D به‌مثابه اکنون یادسپاری شده در گذشته فرو می‌رود. در نتیجه، با پیوستاری از یادسپاری‌ها مواجه‌ایم که تمامی آنها با اکنون بالفعل داده‌شده در انطباق اولیه، پیوسته‌اند. بنابراین، یادسپاری صرفاً آگاهی از نغمه‌ای سپری شده نیست. هنگامی که D جایگزین C می‌شود، آگاهی انطباقی D با یادسپاری C (Dc) توأم می‌گردد. هنگامی که E جایگزین D می‌شود، آگاهی انطباقی از E با یادسپاری D (Ed) و همچنین با یادسپاری نغمه نگهداشته‌شده در D (Ec) همراه می‌گردد»^۳.

Ed, Dc و Ec (خطوط مورب) توضیح می‌دهند که چگونه یک نغمه همراه با فرو رفتنش در گذشته یکی و همان باقی می‌ماند، در حالی که حالت دادگی‌اش تغییر می‌کند. هوسرل می‌نویسد:

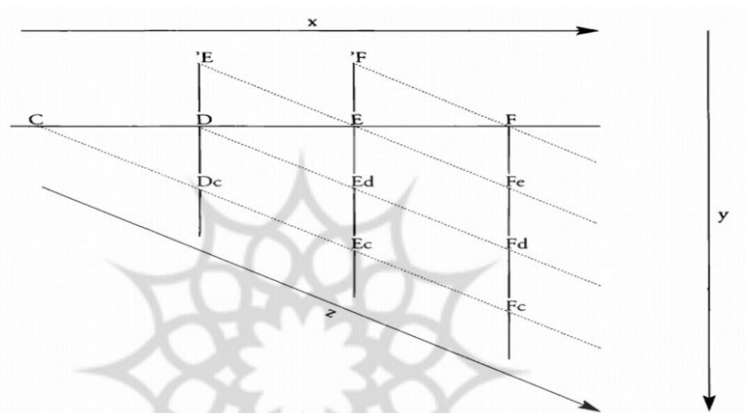
2. Turetzky 2000 :168

3. Husserl 1991: 56

4. Zahavi 2003: 85,8

«اکنون فرو رفته در گذشته دیگر اکنون جدید نیست، بلکه اکنون جدیدی جایگزین آن می‌شود. با وجود این که این اکنون فرو رفته در گذشته، خصلت اکنون بودنش را از دست می‌دهد، مطلقاً در قصدیت عینی‌اش که قصدیتی شهودی است، تغییری روی نمی‌دهد.»^۱

هر اکنون بالفعل متعلق ادراک، تابع قاعده تعدیل است و اکنون مستمراً از یک یادسپاری به یادسپاری دیگر تغییر می‌کند. همواره ادراک کنونی و بالفعل از حالت «هست» به «بوده» تبدیل می‌شود.



هنگامی که اکنون جدید بالفعل حاضر در گذشته فرو می‌رود، خصلت اکنون سپری شده را دریافت می‌کند، ولی همچنان اکنون باقی می‌ماند.^۲ تنها در نسبت با اکنون جدید که برای لحظه‌ای حاضر است، به مثابه گذشته (نااکنون) است اما محتوای عینی، یعنی قصد عینی آن تغییر نمی‌کند و تنها نحوه دادگی‌اش در زمان تغییر می‌کند. در واقع، در تعدیل هیچ عین جدیدی قصد نمی‌شود، بلکه پیوسته همان عین با همان نقاط زمانی حفظ می‌شود و در این پیوستگی، اکنون جدید بارها و بارها متقوم می‌شود. بدین ترتیب، اکنون کاملاً متفاوت با نااکنون نیست، بلکه پیوسته خودش را با آن منطبق می‌سازد. گذر مستمر از انطباق اولیه به یادسپاری این انطباق را تأیید می‌کند.

بدین ترتیب، متعلق فعل ادراک اکنون منبسط و متورم است. دریدا این مسئله را مورد توجه قرار می‌دهد و در ضمن بررسی آن، انتقاداتی را بر مفهوم اکنون از نگاه هوسرل وارد می‌کند. او در این بررسی و بیان انتقادات از پیش‌فرض‌هایی چون طرد متافیزیک حضور و توجه به ناخضور (غیاب) بهره می‌گیرد. در ادامه می‌کوشیم نقش این پیش‌فرض‌ها را در نحوه خوانش دریدا نشان دهیم.

1. Husserl 1991 :64

۲. همان: ۶۸

دریدا و متافیزیک حضور^۱

توجه دریدا به کارکرد و تحلیل ساختار زبان نهایتاً او را به نقد متافیزیک حضور سوق می‌دهد. ساختار زبان به واسطه نسبت دال‌ها به مثابه عناصر زبان شکل می‌گیرد. به نظر وی دال رابطه مستقیمی با مدلول ندارد. هنگامی که نشانه‌ای را قرائت می‌کنیم معنای آن بی‌واسطه برای ما روشن نیست، زیرا نشانه‌ها به آنچه غایب است اشاره دارند. به همین نحو معانی واژگان نیز به گونه‌ای غایب‌اند و عبارتند از این‌که، آن نشانه چه چیزی نیست. در واقع، معنا در زنجیره‌ای از دلالت‌ها پراکنده است و هیچ‌گاه مقید به یک نشانه به خصوص نیست. بنابراین، ساختار نشانه به وسیله نشانه‌ای دیگر که همواره غایب است تعیین می‌شود و یک نشانه به نشانه دیگر و نیز به نشانه‌های نامحدودی ارجاع می‌دهد.

استدلال دریدا بر نبود قلمرو مستقل مدلول بر این پایه استوار است: نخست این‌که هیچ نشانه ویژه‌ای وابسته به یک مدلول خاص نیست و دوم این‌که ما نمی‌توانیم از سلطه نظام دال‌ها رهایی یابیم. بر این اساس، می‌توان گفت حضور بی‌قید و شرط وجود ندارد.^۲ بنابراین، هر حضوری روی به سوی ناحضور دارد. هوسرل با قائل شدن دو معنا برای نشانه، نشانه بیانی و نشانه نمایه‌ای، تصریح می‌کند که هر بیانی آمیخته با نشانه است. اما وی به دنبال وضعیتی بدون این‌گونه آمیختگی است. از آنجا که این آمیختگی در دیالوگ مطرح می‌شود، این وضعیت را می‌بایست در بیان ناب، در سخن به شیوه مونولوگ (تنهاگویی) جستجو کرد. به نظر هوسرل، وضعیت مونولوگ یا گفتگوی درونی اصلاً گفتگو نیست، بلکه حضور مطلق است. لذا نه نیازی به نشانه‌ها دارد و نه نیازی به بیان شدن. اما همان‌طور که گفته شد، از نظر دریدا حقیقت زبان خود نبودن و دور شدن از خودحضوری است. بر این اساس، وی متافیزیک حضور را مورد نقادی قرار می‌دهد، زیرا در آن به تفوق و برتری حضور توجه می‌شود.

بدین ترتیب، دریدا به عنوان پیشگام آموزه شالوده شکنی^۳، این آموزه را منفک از متافیزیک غرب قلمداد می‌کند. به نظر وی هر نظام فکری که بر بنیان یک زیرساخت و اصل اولیه شکل گرفته باشد، نظامی متافیزیکی است و معتقد است مسائل مربوط به خاستگاه حامل یک متافیزیک حضور هستند.^۴ اصول اولیه اغلب از طریق نوعی تقابل‌های دوگانه با سایر مفاهیم تعریف می‌شوند. به نظر دریدا، تمامی این تقابل‌های مفهومی متافیزیک بر مبنای حضور شکل می‌گیرد. لذا وی واژه

1. Metaphysics of presence

۲. ساراپ ۱۳۸۲: ۵۶

3. deconstruction

۱. دریدا ۱۳۹۰: ۱۴۰

متافیزیک را «بودن به مثابه حضور» تعریف می‌کند، زیرا متافیزیک هنگامی آغاز شد که بودن به معنای حاضر بودن در نظر گرفته شد و بخش غیاب هر چیز مورد غفلت واقع شد. دریدا می‌نویسد: «فروودستی غیبت نسبت به حضور پُر، که در مفهوم لوگوس خلاصه شده و خواری نوشتار و قرار گرفتن آن تحت گفتاری که پُریش را در رویا می‌پرورد، وضعیت مورد نیاز انتو-تئولوژی است که معنای آغازشناسانه و فرجام‌شناسانه هستی به مثابه حضور، باور به ظهور و حیات خالی از تفاوت^۱ را تعیین می‌کند.»^۲

دریدا سابقه گرایش به تقابل‌های دوتایی، از جمله حضور در برابر غیاب، عین در برابر ذهن و گفتار در برابر نوشتار و نظایر آن را به دوره افلاطون باز می‌گرداند و می‌گوید: «افلاطون حضور را در تقابل با غیاب برتری بخشید و گفت یکی از مظاهر اصلی حضور را می‌توان در گفتار جستجو کرد.»^۳ به نظر او یکی از راه‌های گریز از سلطه متافیزیک حضور وارونه ساختن اولویت‌های میان تقابل‌های دوتایی است.^۴ از این‌رو، دریدا در شالوده‌شکنی بر جنبه غیبت به جای حضور (نه طرد حضور) توجه می‌کند و بر پایه آن نه بر گفتار بلکه بر نوشتار تأکید می‌کند. و این تقدم نوشتار بر گفتار برخلاف نگاهی است که در متافیزیک حضور وجود دارد. زیرا در رویکرد متافیزیکی به دلیل برتری حضور به گفتار که با لحظه مشخص و مکان حضور مرتبط است، شأن و منزلتی متقدم بر نوشتار داده می‌شود. دریدا چنین نگرش برخاسته از تأکید بر حضور را که بر فلسفه غرب سلطه یافته «آوامحوری» می‌نامد. در نتیجه، نقد متافیزیک حضور، نقد آوامحوری یعنی نقد تقدم گفتار بر نوشتار نیز هست.

دریدا در کتاب *گفتار و پدیدار* می‌کوشد رویکرد آوامحوری را در فلسفه هوسرل نشان دهد تا بر پایه آن بتواند پدیدارشناسی هوسرل را در ذیل سنت متافیزیک حضور قرار دهد. وی می‌کوشد با نشان دادن تقابل‌های دوتایی از جمله حضور و غیاب، پری و تهی بودن، امر ایدئالی و واقعی و این‌همانی و غیریت در فلسفه هوسرل، او را فیلسوفی افلاطونی قلمداد کند و معتقد است هوسرل در فلسفه استعلایی خود همانند بسیاری از فیلسوفان، تنها عنصر اولی، یعنی حضور، پری، امر ایدئالی و اینهمانی را اصل و مبنا قرار داده است. به نظر وی سلطه این نگاه افلاطونی در آثار

۲. دریدا با نوشتن تفاوت به این شکل می‌خواهد بر برتری نوشتار صحنه بگذارد، به این معنا که فرق‌گذاری میان دو واژه تفاوت و تفاوت تنها از طریق نوشتار ممکن است و هیچ فرقی میان این دو به لحاظ گفتار وجود ندارد.

۳. دریدا ۱۳۹۰: ۱۲۵.

۴. ضیمران ۱۳۷۹: ۱۳۰.

۵. دریدا به منظور رهایی از متافیزیک حضور از مفهوم «رد» بهره می‌گیرد. در این باره بنگرید به خبازی ۱۳۸۹: ۵۷-۴۷.

حوریه باکویی کتیریمی، محمود صوفیانی

هوسرل مشهود است.^۱ وی در این اثر ضمن بررسی دیدگاه هوسرل در مورد نشانه‌ها و طرح نظریه گفتار و حضور، به دنبال پاسخی برای این پرسش است که آیا هوسرل توانسته خود را از سیطره مفروضاتی که به اشکال مختلف کل سنت غربی را در بر گرفته است، جدا سازد یا نه؟ در این بررسی نهایتاً هوسرل را فیلسوف حضور می‌داند که در همان سنت گذشته قرار دارد.

از مقوله‌های اصلی شالوده‌شکنی، ناخضور است، زیرا دریدا با انتقاد از متافیزیک حضور، جهت‌گیری اندیشه‌هایش را در جهت خلاف حضور، یعنی غیاب و یا ناخضور قرار می‌دهد. وی به واسطه اصطلاح تفاوت *différance* می‌کوشد آموزه‌ای غیرمتافیزیکی عرضه کند، و بر مبنای آن مفهومی غیرمتافیزیکی^۲ از زمان ارائه دهد. از این رو، این اصطلاح نقش چشمگیری در شالوده‌شکنی مضامین هوسرلی ایفا می‌کند. واژه *différance* از فعل *differer, to differ* معانی مختلفی دارد. یکی از معانی آن، تفاوت داشتن و متمایز بودن است و دیگری به معنی به تعویق انداختن، آنچه به بعد مؤکول شده و در حال حاضر به کنار نهاده می‌شود.^۳ تفاوت به معنای تعویق دائمی معنا در مقابل حضور معنا است. معنا به طور پیوسته در حال حرکت در امتداد مجموعه‌ای از دال‌ها است. حرکت دلالت بی‌پایان دال به دال بر تفاوت استوار است و تفاوت با مطرح ساختن غیاب و دیگری موجب این حرکت می‌شود. دریدا با قرار دادن حرف *a* به جای *e* در واژه *différance* (ط به جای ت در تفاوت) تأکید می‌کند «تفاوت بازی نظام‌مند تفاوت‌ها، بازی نظام‌مند ردهای تفاوت‌ها و بازی نظام‌مند فاصله‌گذاری است که عناصر به وسیله آن به یکدیگر مربوط می‌شوند».^۴ همچنین وی با این نحوه نگارش و بر پایه تمایز نوشتاری که میان این دو واژه وجود دارد و نمی‌توان آن را در گفتار بیان کرد، در صدد است تا نشان دهد که برتری با نوشتار است.

مفهوم تفاوت در دریدا بسیار نزدیک به مفهوم قصدیت هوسرل است، زیرا تفاوت همانند قصدیت مبتنی بر حرکت به، تمایلی به چیزی است.^۵ در تعریف وی از تفاوت در کتاب *گفتار و پدیدار* این مطلب مشهود است:

«تفاوت آن چیزی است که عمل دلالت را ممکن می‌سازد، تنها به شرط آن که هریک از عناصر «حاضر»، هر عنصر که بر صحنه حضور پدیدار می‌شود، به چیزی جز خودش مربوط شود. از این

1. White 1987: 47

2. Derrida 1973:129

1 - Lawlore 2002: 4

رو، نشان عنصری از گذشته را درون خود حفظ کند و پیشاپیش خود را از طریق رابطه‌اش با عنصری از آینده به زوال بسپارد... دقیقاً به وسیله همین رابطه با آنچه نیست، آنچه مطلقاً نیست، آنچه را که «اکنون» می‌نامیم، قوام می‌بخشد...»^۱

بر پایه این تعریف، وی شرط هرگونه حضور را غیاب و نبود حضور می‌داند. پس تفاوت، حضور خود به خودی خویش را که تنها به خود ارجاع دارد مانع می‌شود و متضمن این ایده است که معنا همواره و به نحو بی‌پایان، با حرکت دلالت‌ها به تعویق می‌افتد.

دریدا با تأکید بر تفاوت و عدم حضور، زمان و مفهوم اکنون را در هوسرل نقد می‌کند. به نظر وی مفهوم زمان در هوسرل مفهومی متافیزیکی است که در آن وجود اکنون به مثابه حضور پذیرفته می‌شود، زیرا زمان حال، حوزه امر مکشوف و حاضر است. اما دریدا می‌کوشد مفهومی غیرمتافیزیکی از زمان ارائه کند و این امر از طریق واژه تفاوت میسر می‌گردد. بر اساس مفهوم غیرمتافیزیکی از زمان، غیریت و ناحضور جایگزین حضور می‌شود.^۲ به نظر وی، نظریه هوسرل درباره زمان به دلیل وجود اکنون یا حضور در مرکز آن آسیب‌پذیر است و از همین جهت در معرض انتقادات گوناگونی قرار می‌گیرد.

نقد دریدا بر مفهوم «اکنون»^۳

دریدا در کتاب *گفتار و پدیدار ضمن بحث از مسئله نشانه*، مفهوم اکنون را از منظر هوسرل به نقد می‌کشد. هوسرل در *پژوهش‌های منطقی*، دال را به دو قسم بیان (دارای معنای قصدی) و نشانه (بدون معنای قصدی) تقسیم می‌کند و بیان محض را اساس دستور زبان منطقی در نظر می‌گیرد. به نظر وی، بیان متعلق درون است و وقتی در خلوت خودمان هستیم، بیش از هر وقت دیگری قابل تجربه است. در نتیجه بیان نزد خود حاضر است. او مونیولوگ و گفتگوی درونی را نمونه‌ای از بیان محض می‌داند که نیازی به نشانه‌ها و ارجاع به بیرون ندارد.^۴ در واقع مونیولوگ حضور مطلق است که در آن به گونه‌ای ناب و بی‌واسطه و در لحظه کنونی برای سوژه حاضر هستیم. حضوری که نیازی به بیان شدن ندارد. اما دریدا برخلاف هوسرل معتقد است که «حقیقت تفکر و زبان از خود دور شدن و خود نبودن است. تفکر زمانی رخ می‌دهد که فاصله و تفاوتی ایجاد شود».^۵ به نظر می‌رسد هوسرل با پذیرش مونیولوگ به مثابه حضور مطلق، تا حدی از نظریه واقعی خود درباره

2- Derrida 1973: 142, 143

3 - Wood 2001: 112

4 - Now

1. Derrida 1973: 72

حوریه باکویی کتیریمی، محمود صوفیانی

زمان فاصله می‌گیرد. زیرا لازمه حضور بی‌واسطه و خودحضور در مونولوگ، پذیرش اکنون به‌مثابه یک نقطه است که برای آشکار کردن خود به عمل نشانه‌نیازی ندارد و این در حالی است که هوسرل در کتاب پدیدارشناسی آگاهی/از زمان درونی منکر تصور نقطه‌وار از اکنون حاضر است و آن را قوام‌یافته در ترکیبی تقلیل‌ناپذیر می‌پندارد که بر اساس جدایی‌ناپذیری یادسپاری از انطباع اولیه شکل می‌گیرد، به نظر او هیچ اکنونی را نمی‌توان به‌مثابه یک لحظه محض^۱ یا یک نقطه جدا کرد و مورد ملاحظه قرار داد، بلکه اکنون همواره وابسته به تجربه‌های زیسته و امری ممتد و گسترده است. از این رو، دریدا معتقد است «علی‌رغم گستردگی و دیرند اکنون و به کارگیری تصویر ستاره‌ای دنباله‌دار، بر اساس اینهمانی اکنون با خودش، اکنون همچنان به‌مثابه نقطه منشأ توصیف می‌شود»^۲. از همین نقطه منشأ، عین حلولی آغاز به بودن می‌کند و در آن به‌مثابه اکنون مشخص می‌شود. بر این اساس، وی معتقد است مفهوم نقطه‌مانند از اکنون به‌مثابه لحظه، از زمان هوسرل هنوز نقش مهمی در پدیدارشناسی از آگاهی ایفا می‌کند.

اما از آنجایی که از نظر هوسرل در بحث زمان، حضور حاضر مدرک، تنها در پیوستگی‌اش با ناحضور و نادراک، یعنی در ترکیب با یادسپاری و پیش‌نگری ظاهر می‌شود، دریدا یادسپاری را نادراک و ناحضور تلقی می‌کند:

«یادسپاری حضوری انطباعی نیست بلکه «شبه حضوری» از گذشته است. این‌گونه نیست که این ناحضورها به مدرک اضافه شده یا به نحو اتفاقی همراه ادراک باشند، بلکه آنها ماهیتاً و به نحو انفکاک‌ناپذیری در امکان آن حضور دارند»^۳

اما باید التفات داشت که هوسرل دو معنا برای ادراک قائل است: ۱- ادراک به معنای قوام بخش بودن، و یادسپاری به جهت قوام بخشیدن گذشته، ادراک است زیرا ادراک عملی قوام‌بخش است. ۲- ادراک به معنای حاضرسازی، با در نظر گرفتن این معنا یادسپاری ادراک نیست، زیرا در آن مدرک حاضر نیست. بنابراین یادسپاری، موجودی گذشته به‌مثابه تعدیل اکنون است. هوسرل آنتی‌تزد ادراک (ادراک به معنای حاضرسازی) را یادسپاری و پیش‌نگری می‌داند و بر این اساس آنها را به‌مثابه نادراک در نظر می‌گیرد:

«حالا اگر کاربرد کلمه «ادراک» با گوناگونی دادگی که در خود اعیان زمانی حاضرند را با آنتی‌تزد ادراک، یادسپاری و پیش‌نگری مرتبط بدانیم، پس ادراک و نادراک به یکدیگر پیوسته‌اند.

3. stigmē

4. Derrida 1973: 61

ادراک متعلق است به درک شهودی از عین زمانی، مثل نغمه‌ای که اکنون شنیده می‌شود. آنچه به نحو یادسپاری شهود می‌شود، به مثابه گذشته نادراک است.^۱

بر اساس آنچه تاکنون بیان کردیم، می‌توان دو امکان ظاهراً ناسازگار را در مفهوم زمان از منظر هوسرل مشاهده کرد. این دو امکان ناسازگار از دید دریدا پوشیده نمانده و مهم‌ترین انتقاد وی به مفهوم اکنون زنده را شکل داده است. این دو امکان ناسازگار عبارتند از: نخست این‌که، اکنون زنده^۲ به مثابه منشأ ادراکی مطلق، تنها در حالتی از پیوستگی با یادسپاری اولیه به مثابه نادراک (ناحضور) تقویم می‌شود. این امر در تجربه و خود اشیاء مشهود است. امکان دیگر، منشأ یقین و به طور کلی خصلت اولیه و آغازین بودن اکنون زنده است. بر اساس پیوستگی یادسپاری و اکنون زنده، می‌بایست یادسپاری را در حوزه یقین اولیه قرار دهیم و مرز بین اولیه و غیراولیه بودن را به جای قراردادن بین اکنون محض و ناکنون (یادسپاری)، یعنی بین فعلیت و عدم فعلیت، بین دو صورت از بازگشت^۳ اکنون، یعنی یادسپاری و بازنمایی^۴ برقرار سازیم. دریدا می‌پرسد اگر در یادسپاری با دادگی بی‌واسطه و حضور سرو کار نداریم و تنها آنچه وجود دارد دادگی ناحضور است، دلیل هوسرل از ادراک دانستن یادسپاری چیست؟ به نظر می‌رسد مقصود هوسرل، متمایز دانستن ادراک یادسپاری از بازنمایی است. اما به نظر دریدا هم در یادسپاری و هم در بازنمایی برگشتن از اکنون جدید و پس‌روی در گذشته روی می‌دهد. در این باره می‌نویسد

«تفاوت بین یادسپاری و بازنمایی و بین حافظه اولیه و حافظه ثانویه تفاوتی بنیادین نیست تا از طریق آن هوسرل بخواهد تفاوت بین ادراک و نادراک را توضیح دهد. بلکه تفاوت بین آنها از سنخ تفاوت بین دو تعدیل از نادراک است.»^۵

برخلاف ادراک که حاضرسازی عین است، در هیچ‌یک از یادسپاری و بازنمایی خود عین حاضر نمی‌شود، پس هر دو نادراک‌اند و تفاوت این دو به نحوه تعدیل آنها برمی‌گردد. زیرا در هر دو مورد یادسپاری و بازنمایی، حالت اکنون بودن از آگاهی ناپدید می‌شود ولی با این حال، آنها به مثابه «چیزی که بوده است» در آگاهی حضور دارند. در نتیجه، این دو متمایز از هم نیستند، زیرا هر دو متضمن حرکت بی‌وقفه‌ای برای فاصله‌گیری از اکنون بالفعل هستند؛ هرچند این حرکت در بازنمایی با فاصله زمانی طولانی‌تری روی می‌دهد.

-
1. Husserl 1991: 41
 2. living now
 3. re-turn
 4. re-presentation
 5. Derrida 1973: 67

حوریه باکویی کتربمی، محمود صوفیانی

اگر چه هوسرل می‌خواهد بازنمایی را جزو قلمرو نشانه‌ها، تأثرات باواسطه‌یی که مانع خودپیدایی اصلی و اولیه هستند قرار دهد، اما دریدا آن را نمی‌پذیرد، زیرا بر پایه غیریت و دیگربودگی‌ای که همواره در اکنون بالفعل محض جای دارد، ادراک همواره پیشاپیش بازنمایی است و بازنمایی امری اشتقاقی و ثانوی نیست. دریدا با پذیرش نبود تفاوت بنیادین بین یادسپاری و بازنمایی، خاستگاه مشترک آنها را در امکان تکرار^۱ حضور در کلی‌ترین صورت‌اش، یعنی تقویم دنباله^۲ در مقابل نقطه می‌داند. او همچنین تکرار و بازگشت به طور نامتناهی دنباله را اولیه‌تر از آن چیزی می‌داند که به نحو پدیدارشناسانه اولیه است.^۳ اصطلاح «تکرار» معلوم می‌کند که فرایند نشانه شدن پایان نمی‌پذیرد و همچنین حاکی از این معنا است که اگر نشانه تنها یک‌بار حادث شود دیگر نمی‌توان آن را نشانه دانست.

از آنجایی که اکنون حاضر بر پایه پیوستگی‌اش با یادسپاری و پیش‌نگری نمی‌تواند در اکنون بودنش مستقل از این نادراک‌ها باشد در نتیجه اکنون بودنش منوط به دور شدن از خود به مثابه اکنون بالفعل است و اینهمان بودن اکنون نیز بر پایه همین تکرار قابل فهم است. لذا دریدا از رهگذر امکان تکرار یعنی، فاصله گرفتن از خود و خود نبودن در نشانه، در این‌همانی حضور، غیریت و دیگری را می‌پذیرد. این غیریت در واقع شرط حضور، حاضرسازی و بنابراین، ادراک به طور کلی است.^۴ علاوه بر این، «غیریت قوام‌بخش خود-حضور^۵ اکنون بالفعل نیز است».^۶ زیرا اکنون بالفعل «از» و «به واسطه» غیریتش، یعنی از امکان دنباله نگهداشتی خود، حضور می‌یابد و چون اکنون زنده و بالفعل در حضورش وابسته به این نشانه و دنباله است، لذا آنچه اولیه و آغازین است نمی‌تواند اکنون زنده باشد، بلکه امر اولیه و آغازین نشانه است. پس نشانه یا غیریت همواره قدیمی‌تر و اولی‌تر از حضور هستند. لذا حضور به سوی غیریت که مقدم بر آن است گشوده می‌شود. بر این اساس، معنا قابل تقلیل به صرف حضور نیست که یکبار و برای همیشه مشخص شده باشد، بلکه معنا در نظمی از نشانه‌ها و دلالت‌ها شکل می‌گیرد. از این‌رو نمی‌توان آن را بدون قید و شرط حاضر نمود.

1. re-petition
2. trac
3. Derrida 1973: 67

۴. همان، ۶۴

5. self-present

6. Derrida 1973: 85

بدین ترتیب، دریدا نشان می‌دهد علی‌رغم تأکیدی که در فلسفه هوسرل بر حضور است، شرطی مقدم بر آن وجود دارد که آن را ناحضور و غیریت می‌نامیم. با پذیرش غیریت و دیگری به‌مثابه شرط حضور، اساس بسیاری از استدلال‌های هوسرل به ویژه در بحث نشانه، که آن را امری ثانوی و اشتقاقی و از اقسام بازنمایی می‌داند، متزلزل می‌شود.

با در نظر گرفتن غیریت به‌مثابه اصل و منشاء، ضرورت حافظه و پیش‌بینی اثبات می‌شود. زیرا هر اکنون زنده به نحو ضروری با یادسپاری و پیش‌نگری پیوستگی دارد و در هر تجربه و ادراکی یادسپاری پیشاپیش روی داده است و به حافظه رفته و در آنجا نگه داشته می‌شود. همچنین چون پیش‌نگری هنوز نیامده است، با شروع از آن پیش‌بینی ضروری می‌گردد.^۱ گذشته و آینده هیچ‌کدام حاضر نیستند (حداقل به معنای حضور بالفعل)، زیرا گذشته سپری شده و در حال حاضر به کنار نهاده شده و آینده به بعد موکول شده است. لذا منشأ آنها در غیریت قرار دارد، نه حضوری که هوسرل بر آن تأکید می‌کند.

بدین ترتیب، در خوانش دریدا از مفهوم اکنون، اکنون هوسرلی به‌مثابه مفهومی متعارض در نظر گرفته شده که در درون خود دو امکان ناسازگار را نگه داشته‌است. آیا راه‌حلی برای این تعارض وجود دارد؟ در بررسی انتقادات می‌کوشیم راه‌حلی قانع‌کننده ارائه دهیم.

بررسی انتقادات دریدا

دریدا در انتقادهای خود به زمان در هوسرل آن را مفهومی کاملاً متافیزیکی در نظر می‌گیرد، زیرا معتقد است اصل و سرچشمه تمامی مفاهیم پدیدارشناسی هوسرل حضور است که این خود به حذف تفاوت و غیریت می‌انجامد. در نتیجه، وی پدیدارشناسی هوسرل را در راستای همان سنت متافیزیک غرب، یعنی متافیزیک حضور قرار می‌دهد. به منظور بررسی ادعای دریدا مبنی بر متافیزیکی دانستن مفهوم زمان می‌بایست معلوم سازیم که آیا می‌توان هوسرل را فیلسوف حضور دانست. برخلاف نظر دریدا، به سادگی نمی‌توان هوسرل را فیلسوف حضور دانست. زیرا در فلسفه او حضور با ناحضور آمیخته است و ناحضور در قلب پدیدارشناسی در آموزه قصدیت مؤثر است، زیرا در هر ادراک خارجی هر یک از جوانب «واقعا» ادراک شده شیء به جوانبی اشاره دارند که هنوز ادراک نشده‌اند بلکه در حالت انتظاری غیرشهودی به‌مثابه جوانبی که در آینده ادراک خواهند شد، پیش‌بینی می‌شوند.^۲ بدین ترتیب، در هر ادراکی با تغییر مسیر در جهت ادراک، مثلاً اگر به جای نگاه کردن به قسمت جلویی یک کیف به قسمت‌های پشت آن توجه کنیم، امکانات ادراکی دیگری

1. Lawlore 2002: 138

حوریه باکویی کتربمی، محمود صوفیانی

فراهم می‌شود و ادراک یک عین به تدریج و با کشف امکانات جدید آشکار می‌شود. همچنین آمیختگی حضور با ناحضور در روند زمانی یک عین نیز مشهود است. زیرا قوام حضور اکنون به نحو ضروری در یادسپاری و پیش‌نگری به‌مثابه ناحضور قرار دارد. از نظر هوسرل درک ما از یک عین، مثل درخت سیب با توجه به افق قصدیتی است که در دو جهت یا بردار آینده و گذشته به مثابه نااکنون امتداد دارد. اما باید توجه داشت که در فلسفه هوسرل ناحضور (نااکنون) در برابر حضور (اکنون) قرار نمی‌گیرد، بلکه آمیخته با آن است. لذا تقابلی که دریدا در متافیزیک حضور میان حضور و ناحضور بدان اشاره می‌کند، در حضور اکنون هوسرلی مطرح نیست. البته هوسرل نیز تا آنجا همگام با دریدا پیش نمی‌رود که تقدم را به ناحضور و غیریت بدهد.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، مهم‌ترین انتقاد دریدا درباره مفهوم اکنون در هوسرل، وجود ناسازگاری و تناقض در تبیین اکنون زنده بود که از یک طرف، به پیوستگی و امتداد آن از طریق یادسپاری و پیش‌نگری نظر دارد و از طرف دیگر، به عنوان نقطه منشأ یا آغازین، یعنی امری مجزا مطرح است. اما هوسرل در کتاب *پدیدارشناسی آگاهی از زمان درونی* با اشاره به دیرند ادراک، نگاه نقطه‌وار به زمان را نمی‌پذیرد. وی معتقد است «نقطه اکنون تنها به‌مثابه حد پیوستگی یادسپاری‌ها قابل ادراک است»^۱. با در نظر گرفتن معنای هستی‌شناختی «حد»، نمی‌توانیم برای آن استقلال‌ی تصور کنیم، زیرا بر اساس این معنا، بدون دو طرف حد، ممکن نیست حد موجود باشد.^۲ در نتیجه، از منظر هوسرل اکنون به‌مثابه حد، به عنوان نقطه آغازین لحاظ نمی‌گردد. اما از آنجایی که ادراک، ادراک یک عین دارای دیرند و گستردگی است، فرض نقطه آغازین تنها به صورت ایدئالی ممکن است نه به نحو واقعی. بدین ترتیب، به نظر هوسرل ادراک یک عین و عین بودن عینی که دارای دیرند است، تنها در سایه این پیوستگی معنا می‌یابد.

تأکید هوسرل بر امتداد و گستردگی (دیرند) هر رویدادی در زمان، حتی در مفهوم اکنون نیز مشهود است، از این رو، اکنون در نظر وی یک نقطه بدون امتداد، به معنای نقطه ریاضی نیست، بلکه وی برای اکنون زنده ساختاری سه‌پایه‌ای از انطباعات اولیه، یادسپاری و پیش‌نگاری در نظر می‌گیرد و وجود انطباعات اولیه‌ای مجزا و منفرد را رد می‌کند. به نظر زهاوی یکی از دستاوردهای مهم هوسرل این است که، یادسپاری را صرفاً نگهداشت یک نغمه نمی‌پندارد، بلکه به نظر وی یادسپاری، انطباعات اولیه نیز هست. اگر P را انطباعات اولیه یک نغمه در نظر بگیریم، P هنگامی که انطباعات جدیدی روی می‌دهد در یادسپاری Rp نگه داشته می‌شود (بنگرید به توضیحات قبلی).

2. Husserl 1991: 35

3. Schwab 2006: 369

یعنی هر لحظه روند زمانی عین، هم عین نگهداشته‌ای است که به تازگی بوده و هم یک گام سپری شده روند است. در نتیجه، دیرند عین و جریان آگاهی با هم داده می‌شوند و تنها می‌توانند در این رویه پیوستگی متقابل ظاهر شوند.^۱ از این رو بخش‌های اکنون، یعنی گذشته و آینده که در آنها عین زمانی واقعاً و بالفعل ادراک می‌شوند همواره به نحو درونی و ذاتی به هم آمیخته‌اند. پس ما با یک گذار زمانی که از آگاهی مطلقاً انطباعی آغاز می‌شود و از آن به یادسپاری می‌رود مواجه نیستیم.^۲ از نظر هوسرل اکنونی که به یادسپاری می‌رود محتوای عینی، یعنی قصد عینی آن تغییر نمی‌کند و تنها نحوه دادگی‌اش در زمان تغییر می‌کند، بنابراین آن همواره اکنون باقی می‌ماند، البته به صورت اکنونی که سپری شده است. به عبارت دیگر، انطباع یادسپاری شکل می‌گیرد. بنابراین، یادسپاری را نمی‌توان نادراک دانست به همان نحوی که بازنمایی نادراک است. زیرا همان‌طور که هوسرل می‌گوید اکنون از لحاظ محتوایی در یادسپاری هنوز حاضر است و تنها در نحوه دادگی-اش تغییری روی داده، یعنی به مثابه اکنون گذشته لحاظ شده است.

نتیجه‌گیری

دریدا به منظور پی‌ریزی آموزه شالوده‌شکنی خود، آن را در برابر کل سنت فلسفه غرب قرار می‌دهد. از این رو، نقد وی بر فلسفه هوسرل بر اساس نقد آموزه حضور در متافیزیکی که بودن را به معنای حضور می‌داند و در بستر زمانی- با توجه به علاقه وی به مباحث زمانی- شکل می‌گیرد. در ساختار زمانی برساخته از نسبت دال‌ها، هر دال همواره به دال دیگری غیر از خود اشاره دارد و درک معنای هر واژه‌ای در این حرکت بی‌پایان دال‌ها ممکن می‌گردد. به این ترتیب، معنا بی‌واسطه و به نحو حضوری قابل درک نیست. دریدا از این رویکرد به نقد مفهوم زمان و اکنون بالفعل حاضر در نزد هوسرل مبادرت می‌ورزد. وی مفهوم زمان در نظر هوسرل را به دلیل تأکید بر حضور، مفهومی متافیزیکی تلقی می‌کند و بر مبنای آموزه خودش درصدد ارائه مفهومی غیرمتافیزیکی از زمان برمی‌آید. از این رو، وی معتقد است هر حضوری روی به سوی غیاب و غیریت دارد و بر اساس آن، حضور و اکنون معنا می‌یابد. از طرفی، هوسرل نیز از این نکته غفلت نورزیده و به آمیختگی حضور با ناحضور یعنی، آمیختگی اکنون با یادسپاری و پیش‌نگری اذعان می‌کند. بنابراین، اگر چه در نگرش هوسرل اکنون بالفعل حاضر نقش کلیدی‌ای در بحث زمان دارد، اما او ناحضور و غیاب را طرد نمی‌کند و یا غیاب را به حضور قابل تحویل نمی‌داند، بلکه فهم هر حضوری و اکنونی را در پیوستگی با یادسپاری‌ها و پیش‌نگری‌ها به مثابه ناحضور ممکن می‌داند.

1. Zahavi 2003: 97

2. Schwab 2006: 369

حوریه باکویی کتربمی، محمود صوفیانی

دریدا در راستای نقد متافیزیک حضور، از طریق نادراک دانستن یادسپاری و غیریت در نظر گرفتن آن، می‌کوشد آغازین و اولیه بودن غیریت را در برابر حضور اثبات کند. به نظر وی حرکت اولیه از آگاهی انطباعی به آگاهی یادسپارانه بر اساس تفاوتی که همواره به دیگری اشاره دارد آغاز می‌شود. اما در نظر هوسرل، اکنون زنده دارای ساختار سه‌پایه‌ای پیوسته‌ای از انطباعات اولیه، یادسپاری و پیش‌نگری است که در این پیوستگی اکنون زنده بارها و بارها متقوم می‌شود و خود را با نااکنون منطبق می‌سازد. در نتیجه، هر اکنون جدید بالفعل حاضری که در گذشته فرو می‌رود در عین حالی که خصلت اکنون سپری شده را دریافت می‌کند، همچنان اکنون باقی می‌ماند. به عبارت دیگر، با حفظ قصد عینی تنها نحوه دادگی آن در زمان تغییر می‌کند. بنابراین، هوسرل بر اساس پیوستگی که در ساختار سه‌پایه‌ای اکنون وجود دارد، یادسپاری را نوعی انطباع می‌داند و به ادراک بودن آن اذعان می‌کند. همچنین هیچ انطباع اولیه‌ای بدون این پیوستگی وجود ندارد. پس ما با یک زمان خطی که از انطباع اولیه آغاز و به یادسپاری ختم شود مواجه نیستیم، بلکه زمان به صورت شبکه‌ای از قصدیت‌ها در فلسفه هوسرل معنا می‌شود. در نتیجه، تصور انطباع به‌مثابه نقطه منشأ نشان‌دهنده درک صحیحی از مفهوم زمان در هوسرل نیست. با توجه به مطالبی که بیان شد نهایتاً می‌توان گفت، دریدا از طریق اصل و مبنا قرار دادن غیریت و دیگربودگی، و تأکید بیش از اندازه بر آن، نتوانسته خوانش صحیحی از اکنون هوسرل ارائه دهد. ■

فهرست منابع

- پارسا، مهدی، *دریدا*، تهران: نشر علمی، ۱۳۹۳.
- دریدا، *مواضع*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۸.
- دریدا، *درباره گراماتولوژی*، ترجمه مهدی پارسا، تهران: نشر رخداد نو، ۱۳۹۰.
- رشیدیان، عبدالکریم، *هوسرل در متن آثارش*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- ساراپ، مادان، *راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم*، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- خبازی کناری، مهدی، «رد» بر فراز تقابل‌های دوگانه در اندیشه ژاک دریدا، *شناخت*، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۶۲/۱، ص ۸۲-۴۱.
- ضیمران، محمد، *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۹.
- نوریس، کریستوفر، *سالوده‌شکنی*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- هوسرل، ادmond، *تأملات دکارتی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.

Derrida, Jacques, *Speech and Phenomena, And other Essays on Husserl's Theory of Signs*, Translated by David B. Allison, Printed in the United States of America, 1973.

Hodge, Joanna, *Derrida on Time*, Published by Routledge, New York, 2007.

Husserl, Edmond, *On the Phenomenology of the Consciousness of Internal Time*, Translated by John Barnet Brough, Volume IV, Kluwer Academic Publisher, Boston – London, 1991.

Lawlore, Leonardo, *Derrida and Husserl: the Basic Problem of Phenomenology*, Indiana, University Press, 2002.

Schwab, Martin, "the Fate of Phenomenology in Deconstruction: Derrida and Husserl", *an Interdisciplinary Journal of Philosophy*, Vol 49, No 353-379, 2006.

Turetzky, Philip, *Time*, Published by Routledge, New York, 2002.

White, Alan, "Reconstructing Husserl. Critical Response to Derrida's Speech and Phenomena", *Husserl Study* 4, No 45-62, 1987.

Wood, David, *the Construction of Time*, Northwestern University Press, United States of America, 2001.

Zahavi, Dan, *Husserl's Phenomenology*, University Press. California, 2003.

Derrida's Reading of the Concept of Now in Husserl's Phenomenology

*Houryeh Bakouei**

*Mahmoud Sufiani ***

Abstract

Derrida's reading of Husserl's concept of "now" reveals in the context of his critiques: the critiques which accompany with presupposing of the denial of metaphysics of presence. By putting phenomenology under the metaphysics of presence, he assigns phenomenology a part of the same ordinary tradition of western philosophy and considering the solution to free his philosophy of this current framework to attend to its opposition, that is, otherness. Accordingly, Derrida also considers the concept of now as the indicator of presence in opposite of the absence and criticizes it. He introduces his most important critique about now on the base of two apparently irreconcilable possibilities of this concept. These possibilities consist: expanding now, now in continuity with retention and protention and the other is now as origin point with its primordial character. In this article, first we express Derrida's critiques of the concept of now and then by evaluating them and referring to being limit of primal impression and threefold structure now, we indicate that these critiques are not accepted on Husserl's attitude to the concept of now. Because with regard to being limit of primal impression and as a result of its dependence to the parties of the limit, its perception excluded as origin point and perception of an object will be the enduring perception. Threefold structure now, provides a mutable continuity from primal impressions and retention and protention that on the base of it, no primal impression solely and without considering this continuity is understandable.

Keywords: Derrida, now, time, metaphysics of presence, now expands, point of origin.

* Ph.D. student of philosophy, Tabriz University.

Email Address: h.bakouei@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Philosophy, Tabriz University.

Email Address: m.sufiani@Yahoo.com